

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سید هاشم سدید

۱۱ می ۲۰۱۷

خدا خیر کند؛ قوای ضربه آقای "فارانی" به حرکت درآمد!

بخش دوم و آخر

"هاشمیان" سخنان مختلفی را به میان کشیده است. و هر سخنی متضمن پاره ای از مسائل است، که قاعدتاً باید به آن ها پرداخته می شد، اما به سه دلیل نخواستم روی همه آن ها مکت کنم: (۱) قبلاً طی نوشته های متعدد خویش به طور مختصر یا مفصل بدان ها اشاره نموده ام؛ (۲) برخی سخنان اصلاً و اساساً از اهمیتی برخوردار نیستند؛ (۳) برای تشریح برخی نیاز به وقت زیاد است، که در حال حاضر برای من حکم کیمیا را پیدا کرده است. با این هم به بررسی دو نکته از میان گفته های وی، چون بسیار ضروری هستند، می پردازم:

– آقای "هاشمیان" شاید نمی دانند که لادین بودن به معنی کر و کور و بی عقل بودن، یا نداشتن تشخیص و تمییز، چه سالم چه ناسالم، و یا به معنای لاحق بودن کامل در ابراز نظر در امور مربوط به مردم و جامعه نیست.

شاید از منظر دینداران تمامیت خواه، که دین و دینداری را بر طبق یک برداشت غلط تنها پایه و اساس تمام شؤون زندگی یک جامعه می پندارند و همه مسائل زندگی انسان های آن جامعه را بر بنیاد آموزه های دینی ارزیابی و حقوق و آزادی مردم را مطابق به آن تعیین می نمایند و غیر از دلبستگی های دینی به هیچ امر دیگری اعتناء ندارند و خود را یگانه بانی و حامی دین می پندارند، لاحق بودن افراد یا گروه های غیر دینی یا افراد و گروه های مربوط به ادیان دیگر در امور قضائی یا شهادت و مسائل اجتماعی... اصل و مقیاس برای زندگی در یک جامعه باشد، اما چنین امری، به ویژه امروز که جوامع بشری خلاف جوامع اولیه انسانی سر به میلیون ها انسان می زنند و هر یک فرد و گروه و جماعت و حزب راه و روشی متمایز از دیگران در زندگی دارد و جهان را به گونه دیگری می بیند و نظم جامعه ایجاب می کند، که هر فرد و هر گروهی کوچک یا بزرگ در امور عامه ابراز نظر کند، داشتن چنین فکری از عقل و از تصور به دور است.

جوامع انسانی، هیچ جامعه ای در جهان، از یک قوم یا نژاد و دین و مذهب، همچنان از یک تفکر واحد تشکیل نشده است. آقای "هاشمیان"، قراری که خود شان ادعا دارند، انسان تحصیل کرده، صاحب مدارک عالی و مهم، چند صباحی هم در بالاترین مرکز تحصیلی کشور سمت "استاد" را دارا بوده اند و در کشور امریکا نیز در جلسات و سیمینار های مهم برای صحبت دعوت شده اند، آدم مهم و فهمیده ای هستند و لازم نیست برای چنین انسانی این مطلب گفته شود، که نه امریکا متشکل از گروهی واحد نژادی - فرهنگی - مذهبی است و نه هند و ترکیه و روسیه و

چین و افغانستان... بنابراین سلب کردن حق ابراز نظر در مسائل ملی و امور همگانی (خواه مسأله دین و مذهب باشد، خواه مسأله اقتصاد و تعلیم و تربیه و قضاء و حکومتداری و سیاست و...) از یک گروه از انسان ها به نام فرهنگ قوی تر یا فرهنگی که بانیان آن پر شمارتر هستند و یا قوم فزون شمارتر، کاری است غیرانسانی، غیر عملی و بسیار زشت!

شاید در مسائل بسیار پیچیده دینی یک دیندار عادی یا یک بی دین چیزی زیاد نفهمد، اما این را که یک انسان دیندار - مثلاً - با چگونه انسان هائی نشست و برخاست دارد، به چه کار هائی دست می زند و چه کار هائی از نظر دین و از نظر قانون و عرف و عادات و سنت های رائج یک جامعه خوب یا بد است، فکر نکنم که راه آموزش آن تنها از طریق مطالعات مستقیم تعالیم دینی یا قرآن و حدیث باشد!! جامعه و مردم در بسا موارد می توانند بهترین معلم و آموزگار انسان ها باشند!

وقتی یک انسان بی سواد می بیند که شخصی مانند طالب قرآن را آتش می زند، و از دیگران شنیده است، که سوزاندن قرآن گناه کبیره است، بدون خواندن این موضوع در قرآن یا جای دیگر می داند، که طالب مرتکب یک گناه کبیره شده است. ضرورتی به مطالعه قرآن برای فهم این موضوع نیست، زیرا وقتی تمام جامعه، به طور وسیع و یکپارچه این حرف را می زند، که سوختاندن قرآن بزرگترین گناه از نظر اسلام است، لزومی برای مراجعه به کتاب غرض فهم و تأیید این سخن نمی ماند. شخص مورد نظر بی سواد است، اما فاقد تمییز و تشخیص سخنی که در جامعه به ده ها هزار بار و از صد ها زبان شنیده است، نیست!

احتمالاً قضاوت و شهادت شخص بی دین، ولی بالغ و عاقل و تحصیل کرده و فهیم و دراک، در مورد انسانی که قرآن را سوختانده از نظر شرع معتبر نباشد، ولی از نظر وقوع حادثه و ناظر و شاهد بودن نسبت به این امر و قوه تشخیص و تمییز عالی، نباید به حکم بی دین بودن شخص شاهد، آنچه را او دیده است نادیده بگیریم.

وقتی شهادت چنین شخصی در مورد یک حادثه ترافیکی، یک جیب بُر، خرید و فروش و... قابل قبول است، چرا نباید در مورد رشوت ستانی یک عالم دین، در مورد دروغ یک پیشوای مذهبی، در مورد فریب کاری یک پیر و در مورد سائر کار ها و نظریه های خلاف اصول و فروع دینی و خلاف قوانین عرفی، یا معنا و تفسیر یک آیت، که به زبان خودش ترجمه یا تفسیر شده است، قابل قبول نباشد؟

گفته می شود که آقای "سدید" عربی نمی داند. بنابراین حق ندارد در باره مسائل دینی ابراز نظر کند. اولاً شما از کجا می دانید، که من عربی نمی دانم؟ ثانیاً با این همه ترجمه و تفسیر و حاشیه نویسی ها از قرآن و احادیث ضرورتی هم برای آموختن عربی، برای فهم و درک متون قرآن باقی می ماند؟

وقتی در کتابی به زبان فارسی نوشته شده باشد که: **"عبادت و پرستش خداوند یکتا و ترک پرستش هر موجود دیگر، یکی از اصول تعلیمات پیامبران الهی است..."**، و شما من حیث یک انسان با سواد و عاقل با چشم سر می بینید که انسان هائی همه اصول و تعالیم دین را خلاف نص صریح قرآن به خاطر خشنودی یک انسان زیر پا می کنند و کاری را انجام می دهند، که خلاف دین و تعالیم پیامبران است، تنها همین یک جمله به زبان فارسی، از هر انسانی که باشد - زیرا مهم متن و حکم قرآن است، نه شخص نقال - برای صدور حکم، که چنین انسانی به کاری دست زده است، که غیر اسلامی است، کافی می باشد.

مگر این جمله فارسی چیزی غیر از آنچه قرآن بیان داشته، گفته است؟ اگر همه قرآن به فارسی ترجمه و تفسیر شده است و این ترجمه ها و تفسیر ها معتبر هستند، پس چه نیازی به آموزش عربی دیده می شود؟ اگر اصل برای فهم قرآن دانستن عربی است، چرا باید قرآن را ترجمه و تفسیر و تأویل کرد؟!

مرد زور آوری یک انسان ضعیف را لت و کوب می کند و همه پول های او را به زور می رباید. شاهد این ماجرا تنها یک مرد غیرمسلمان یا یک انسان لادین است. شخص ضعیف به دادگاه شکایت می کند و آن شخص لامذهب یا غیر مسلمان را به عنوان شاهد معرفی می نماید. به نظر "هاشمیان" قاضی چه باید بکند؟ اگر شاهد و مدرک دیگری دال بر ریودن پول آدم ضعیف به وسیله آدم زورمند وجود نداشته باشد، یا بر حسب تعالیم دین شهادت مرد غیرمسلمان یا لادین مدار اعتبار نباشد؟ قاضی چگونه حق را به حق دار می رساند؟

شما که مسلمان هستید به من نامسلمان بگوئید، که قاضی مسلمان، که شهادت یک لامذهب برایش اعتبار ندارد، این مشکل را چگونه حل می کند - بدون این که مرتکب اشتباه شود؟ فراموش نباید کرد، که همه سید ها و حضرت ها و خواجه ها و صاحب زاده ها و قاضی ها و مولوی ها و ملا ها، مانند شما آقای "هاشمیان" علم غیب ندارند، که از اصل و نصب و دین و آئین و درون دل انسان ها خبر داشته باشند!!

در جامعه ای که همه کار ها به افراد یک باور، خواه مذهبی خواه سیاسی، اختصاص داده شود و همان یک باور، خود را حلال همه کار ها قلمداد کرده از دیگران (اقلیت ها و افراد) سلب حقوق کند، هیچ امری به سلامت و درستی و عادلانه صورت نمی گیرد. این چنین جامعه به هیچ صورت بی عیب و سالم نیست، ولو عادلانه ترین جامعه باشد و به نام دین و خدا اداره شود. واقعیت آشکار و غیرقابل انکار این است، که هیچ انسانی از بدفهمی یا کج فهمی منبعت از خصلت ناکامل انسان مبرا نیست!

اگر دین چنین حکم می کند، که شهادت یک انسان علیه یک انسان مسلمان به دلیل بهائی بودن، به دلیل ارمنی بودن، به دلیل هندو بودن یا به دلیل لادین بودن وی قابل قبول نیست، من در برابر این دین به دلیل توهین به ذات و حق انسانی یک انسان می ایستم و احتجاج می کنم. چنین دینی، نمی تواند دین من باشد! من مخالف هر گونه انحصار طلبی هستم و هیچ نظری را که تکثر و تعدد آراء را نفی می کند، ارج نمی گذارم!

در محاکم دنیای پیشرفته و قانونمند، کسی از شاهد نمی پرسد، که دین داری یا نه؛ عیسوی هستی یا موسوی یا هندو یا مسلمان ... حیثیت و شخصیت و حقوق انسانی او را با دین و اندیشه وی پیوند نمی زنند، بلکه با انسان بودن، با شهروند بودن و با حق و حقوق طبیعی و سیاسی وی ربط می دهند، آقای "هاشمیان"!

- آقای "هاشمیان" می فرمایند: «کسانیکه پیرو طریقت اسماعیلیه و آغاخانیه باشند (سید) شناخته نمیشوند، ولو لقب (سید) را در نام خود استعمال کنند.» - [اغلاط املانی و انشانی نقل قول ویراستاری نشده است- پورتال] عرض شود:

۱- پیش از این که به اصل مطلب بپردازم، یکبار دیگر، بعد از تقریباً دوازده سال، یادآور می شوم، که هیچ یک از ما انسان ها "نام" خویش را خود تعیین نمی کنیم. نامی که تعیین می شود، خواه ناخواه، تا اخیر عمر جزء لاینفک هستی انسان شمرده می شود. اگر اینطور نمی بود، من "سید" "سیده هاشم" را به شما، آقای "هاشمیان" می بخشیدم، که با دو قوه به پیامبر رابطه پیدا می کرد و با دو قوه به خدا نزدیک می شد و به بهشت می رفت!

۲- وقتی قرآن می گوید همه انسان ها از آدم - یک انسان - به وجود آمده اند، چگونه باید این حرف را بپذیریم که انسان ها گروه گروه آفریده شده اند؟ چنین امری در تناقض با این اندیشه که همه از یک پدر و مادر به دنیا آمده ایم، قرار دارد.

یکی را باید پذیرفت: یا آفرینش در گروه ها یا آفرینش از یک انسان. اگر مسأله تکثیر انسان ها از یک انسان را بپذیریم، پس باید این را هم بپذیریم، که این ما هستیم که ادیان و مذاهب و ملت ها و کشور ها را به وجود آورده ایم. همین عوامل ما را از هم جدا کرده و تعصب و خودخواهی هر یک از ما جدائی ها را به خصومت و دشمنی بدل

ساخته است. همین خصومت و تعصب و دشمنی است، که "هاشمیان" مثلاً می گویند "اسماعیلیه" و "آقاخان" سید شناخته نمی شوند و آقای "علی صمیمی" به من می گوید: چون "سید" هستی، پس شیعه هستی!

مگر شجره همه انسان ها در جیب بغل آقای "هاشمیان" است؟ همان گونه که اولاده "علی ترمذی" از ماورای دریای آمو به کنر می رسد و "سنی" و "کنری" می شود، یا "سید" ها چیزی در کنر و چیزی در پیشین و چیزی هم در دهات و شهر های دیگر "تیت و پاشان" شده اند و یکی از قطغن زن گرفته و دیگری از قندهار و شام و بغداد و پشاور، احتمال دارد که "سید"ی هم در جای دیگری اقامت گزیده و به مذهبی گرویده باشد، که بعداً و به مرور زمان به "اسماعیلیه" و چه و چه مشهور شده باشد. همان گونه که از یک دین ده ها فرقه به وجود آمده است، احتمال دارد که از میان "سید" ها هم ده ها گروه با اعتقادات دینی - مذهبی مختلف به وجود آمده باشند.

"سید" بودن به دودمان و تبار ارتباط دارد، نه به اعتقاد و مذهب! گذشته از این هیچ کدام از پسران پیامبر اسلام به سنی نرسیدند که ازدواج کنند و صاحب فرزند شوند. هر چه "سید" است، اولاده "علی" می باشد؛ و معمول چنین است، که اخلاف و اعقاب، راه پدران خویش را تعقیب می کنند؛ نه غریبه و بیگانه!!

دین من حکم می کند که هر امری ممکن است. هیچ وقت هیچ چیزی را با قاطعیت رد یا قبول نکن. انسان نباید خود را به جای خدا قرار بدهد، حتی اگر پیامبر باشد!

- نوشته می کنند: «آقای سیدمسعود فارانی از طرف پدر و هم از طرف مادر، از هر دو طرف، از خاندان سادات کنر بوده و کواسه مرحوم سیدحسین پاچا میباشد که از مساهیر و مغزین سادات کنر بوده و تا اوایل قرن بیستم حیات داشتند.» [اغلاط املانی و انشانی نقل قول ویراستاری نشده است - پورتال]

خیلی عجیب است، وقتی انسان چنین حرفی را از دهن یک انسان تحصیل کرده، یک داکتر، یک استاد و یک مرد کهن سال جهان دیده و فهمیده می شنود! مگر شما پیامبر اسلام را از روی پدرش می شناسید؟ مگر پدر "شاه شجاع"، مانند "شاه شجاع" بود؟ یا پدر "کارمل"، مثل و مانند "کارمل" بود؟ یا پدر "امان الله" خان، مانند "امان الله" خان بود... یا "شاه شجاع" و "شاه زمان" دارای یک شخصیت و اخلاق بودند؟ یا "یعقوب خان" و "ایوب خان"؟ و...؟

هر انسانی را به خاطر رفتار و گفتار و پندار خودش باید شناخت! "مسعود فارانی" شخص دیگری است و پدر و پدر کلانش اشخاص دیگری. ضرور نیست فرزند پدر نیکو سیرت یا بد کردار دارای همان خصلت هائی باشد، که پدر دارا بود. یا پدران پسران نیک، نیک بوده باشند! اگر هر انسانی پا جای پای پدر می گذاشت، "غلام مجدد - سلیمان لایق" - امروز مانند "عبدالغنی خان" - پدرش - یک آدم مذهبی و پیرو طریقه نقشبندیه می بود. یا شما، آقای "هاشمیان"، مانند اجداد تان به کار تعویذ و طومار مصروف می بودید و با پول اسقاط و مرده شونی و صدقه و خیرات و شکرانه های گوناگون زندگی تان را پیش می بردید. عجب منطقی خدا به شما داده است، آقای "هاشمیان"!

۲۰۱۷/۰۴/۲۶